

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دوماه‌نامه علمی - پژوهشی، سال هفدهم، شماره اول، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۶، ۱-۲۲

بررسی و نقد بخش صرف کتاب صرف و نحو عربی

سیدمحمدرضا ابن‌الرسول*

الهه صفیان**

چکیده

کتاب صرف و نحو عربی ۱ و ۲، تألیف عباس ماهیار، در ۱۳۸۵ از سوی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) به‌عنوان منبع اصلی دروس صرف و نحو عربی ۱ و ۲ در رشته زبان و ادبیات فارسی مقطع کارشناسی به ارزش هشت واحد به چاپ رسیده و زان‌پس دو بار تجدیدچاپ شده است.

در مقاله حاضر نگارندگان با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی و نقد بخش صرف این کتاب در چندین محور پرداخته‌اند. انطباق مطالب کتاب با سرفصل مصوب شورای عالی برنامه‌ریزی، درستی یا نادرستی تعاریف و مثال‌های اصطلاحات دستوری، توجه یا بی‌توجهی به اهمیت، ضرورت، و کاربرد قواعد دستوری ارائه‌شده برای دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی، تصحیح اعراب و حرکت‌گذاری عبارات متن و تمرین‌ها، و سرانجام اغلاط چاپی غیرقابل چشم‌پوشی از محورهای این بررسی نقادانه است.

از مهم‌ترین دستاوردهای مقاله حاضر می‌توان به نکات مثبت کتاب از جمله مطابقت بخش صرف آن با سرفصل مصوب شورای عالی برنامه‌ریزی درسی، بیان گسترده قواعد عربی در بیش‌تر مباحث، ذکر تمرین و نمونه حل‌شده آن در پایان هر بحث، و از کاستی‌های آن به نادرستی یا نارسایی برخی تعاریف، قواعد، و مثال‌های دستوری، علائم نگارشی، حرکت‌گذاری، و اعراب اشاره کرد که اصلاح و بازنگری آن را ایجاب می‌کند.

کلیدواژه‌ها: صرف عربی، صرف و نحو عربی ۱ و ۲، عباس ماهیار، کتاب درسی.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان، Ibnorrasool@Yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)، e-safian@Yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۰۵

۱. مقدمه

کتاب صرف و نحو عربی در ۱۳۷۳ به قلم عباس ماهیار به همت انتشارات سمت منتشر شد و از آن پس چندین بار تجدید چاپ شد؛ تا این که در ۱۳۸۵ نویسنده، با تجدیدنظر و افزودن مطالب بیش‌تر، آن را با نام صرف و نحو عربی ۱ و ۲ به همت ناشر یادشده به جامعه دانشگاهی عرضه کرد.

باتوجه به این که کتاب یادشده برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی تدوین شده و دروس صرف و نحو عربی در سرفصل دروس این رشته حائز اهمیت است و در آزمون کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی نیز بخشی از سؤالات را به خود اختصاص داده، اهمیت بررسی آن نمایان می‌شود.

از آن جاکه به هر حال خطا و اشتباه از هر دست به نوشته‌های بشر راه می‌یابد، یادکرد کاستی‌ها و نادرستی‌های یک اثر مکتوب هم به همان اندازه گیرناپذیر است. ما نیز برآنیم تا در این مقاله به بررسی بخش «صرف» کتاب یادشده (از ابتدا تا صفحه ۱۷۹) بپردازیم، تا با معرفی نقاط ضعف و قوت این اثر، گامی هرچند کوتاه در بهینه‌سازی تدوین کتب دستور زبان عربی پیش روی خوانندگان محترم قرار دهیم. روشن است ذکر خطاهای یک اثر علمی هیچ دلیلی بر کم‌ارزشی آن اثر نیست. نیز براساس جست‌وجوی انجام‌شده، ظاهراً تاکنون در هیچ مقاله‌ای به نقد این کتاب پرداخته نشده است. تردیدی نیست که در زمینه نقد کتب آموزشی زبان عربی مقالات متعددی نگاشته شده است؛ از این جمله است: مقاله «نقد و بررسی کتاب مبادئ العربیة (جلد چهارم)»، نگاشته حامد صدقی و سیده اکرم رخشنده‌نیا و معصومه نعمتی قزوینی، که هم‌زمان به نقد بخش صرف و نحو کتاب پرداخته‌اند (صدقی ۱۳۸۴-۱۳۸۵: ۱۲۷-۱۴۰)؛ اما ظاهراً در این مقالات به نقد صرفی جداگانه پرداخته نشده است.

در این مقاله ابتدا به بررسی کلی کتاب و بخش صرف پرداخته می‌شود که در این راستا به نقاط ضعف و قوت آن اشاره می‌شود. پس از آن اصلاحاتی می‌آید که شایسته است در چاپ‌های بعدی در بخش صرف کتاب مورد توجه قرار گیرد. مطالب این بخش از مقاله تحت عنوان زیر است: اصلاح برخی از تعاریف و قواعد دستوری، اصلاح برخی از مثال‌های دستوری، ویرایش کتاب: شامل اصلاحات ظاهری، علامات نگارشی، غلط‌های چاپی غیرقابل چشم‌پوشی، و حرکت‌گذاری و اصلاح ترجمه عبارات عربی.

۲. درآمدی بر نقد متون

نقد و بررسی آثار و نظریه‌های علمی از دیرباز توجه اهل قلم را به خود جلب نموده است و این خود از اسباب مهم رشد و شکوفایی علم به‌شمار می‌آید. محمدعلی سلطانی در مقاله‌ای وجود نشریات ویژه نقد و تقاضای نویسندگان و ناشران از مجلات برای نقد کتاب‌هایشان را گویای آن می‌داند که نویسندگان به ارزش نقد پی برده‌اند و نه تنها آن را موجب تنقیص کتابشان نمی‌دانند، بلکه مایه فخر و مباهات و ابزاری برای مطرح‌شدن کتاب‌ها و روآوردن خوانندگان به آن می‌دانند. از مهم‌ترین اهداف نقد تبادل اندیشه و نیز کمک به نویسنده برای تصحیح خطاهایش است و، به‌این ترتیب، از به‌اشتباه‌افتادن خوانندگان نیز جلوگیری می‌شود (سلطانی ۱۳۸۸: ۲-۴).

بدیهی است که با تشخیص معایب و محاسن کتب آموزشی نیز، علاوه‌براین که نویسنده کتاب درصدد اصلاح معایب و تقویت محاسن آن در کتاب موردنقد و دیگر آثارش برمی‌آید، دیگر نویسندگان را نیز به همین میزان در ارائه کتب علمی مفید یاری می‌نماید؛ ازسوی دیگر، کتاب‌های علمی - آموزشی مفیدی در دسترس دانش‌آموزان و دانشجویان قرار خواهد گرفت و خواندن نقدنامه‌ها ذهن دانشجویان را در تحلیل متون پویا می‌نماید.

۳. بررسی کلی کتاب و بخش صرف

کتاب به‌طور کلی شامل دو بخش است: در بخش اول به صرف عربی پرداخته شده و سعی شده همه مفاد درسی مربوط به علم صرف در سه قسم - فعل، اسم، و حرف - با تکیه بر آموزش «تحلیل صرفی کلمات» در آن گنجانده شود. در پایان هر بحث تمرینی هم‌راه با نمونه‌ای از حل تمرین آورده شده است؛ در بخش دوم به نحو عربی و بررسی ساختار کلام در زبان عربی هم‌راه با تمرین و نمونه حل آن پرداخته شده است.

قبل از بخش صرف، بخشی به نام «کلیات» آمده که در آن مختصراً به مباحث پایه‌ای صرف (کلام؛ کلمه و اقسام آن، حروف هجای زبان عربی، حروف عله، حروف مد و لین، حرکت و سکون و تنوین، همزه و انواع آن، سنجیدن کلمات یا همان وزن کلمات، طرز استفاده از معاجم و کتاب‌های لغت) پرداخته شده که مخاطب را آماده ورود به موضوعات صرفی می‌کند.

در پایان هر مبحث تمرینی هم‌راه با نمونه حل آورده شده که دانشجو می‌تواند خود را بیازماید.

سعی شده در تمارین از آیات قرآن کریم، نهج البلاغه، و اشعار مشهور زبان عربی استفاده شود. این امر دانشجویان را با متون کهن عربی آشنا می‌کند. نویسنده تقریباً در همه مباحث صرفی به بیان کامل و دقیق قواعد با ذکر مثال اهتمام ورزیده است.

موارد ذکر شده از جنبه‌های مثبت این اثر محسوب می‌شود؛ اما با دقت در موضوعات ارائه شده در بخش صرف و ترتیب آن‌ها نکات قابل اصلاحی به چشم می‌خورد؛ از جمله آن‌که:

- در مبحث فعل صحیح و معتل (ماهیار ۱۳۸۵: ۳۸-۴۰) فقط به معرفی اجمالی انواع فعل از منظر نوع حروف اصلی آن پرداخته شده و پس از آن در حدود ۱۸ صفحه به تصریف فعل‌های مهموز، معتل، و مضاعف اختصاص یافته است. این بخش در حالی آمده که قبل از آن هیچ اشاره‌ای به بحث ادغام و اعلال نشده و بحث در این زمینه به پایان بخش صرف (از صفحه ۱۶۹ تا ۱۷۹) موکول گشته که وجودش در آن‌جا بی‌ربط با موضوع قبل از آن (مبحث حرف) است. بنابراین، بهتر است این موضوع از آخر بخش به صفحه ۴۱ کتاب منتقل شود تا خواننده برای فراگیری تصریف این افعال، که در صفحات بعد می‌آید، آماده شود و به این ترتیب کارایی بحث ادغام و اعلال نیز بالا رود.

- در صفحه ۶۵، در اواخر بحث فعل، عنوانی به نام «تحلیل صرفی فعل» آمده و ذیل آن درباره چگونگی تمرین‌های بخش صرف کتاب توضیحاتی آمده که ذکر آن‌ها در این‌جا و ذیل این عنوان بی‌ربط می‌نماید و بهتر است به مقدمه بخش «صرف» یا مقدمه کتاب انتقال یابد. البته، باید مطالب یادآوری ۱ همین صفحه — با مختصر تغییری — در پایان بخش فعل (صفحه ۶۹) و قبل از جدول «تحلیل صرفی فعل» آورده شود.

- نکته مهم دیگر این‌که بحث «معرب و مبنی» بیش از آن‌که بحثی نحوی باشد مربوط به علم «صرف» است؛ چه می‌دانیم معرب و مبنی از ویژگی‌های شناسنامه‌ای کلمات هستند؛ حال آن‌که جای این موضوع در سرتاسر بخش صرف این کتاب و در نمونه‌های تحلیل صرفی خالی است و به‌خطا در ابتدای بخش نحو قرار گرفته است. بهتر است این قسمت به بخش صرف منتقل شود و در نمونه‌های تحلیل صرفی و در جدول تحلیل صرفی کلمات نیز در جای لازم بحث «معرب و مبنی» افزوده شود.

- در صفحه ۱۵۹ (قسم اسم) موضوعی به نام «صحيح و معتل» آمده که در تحلیل صرفی ذکر این مورد برای اسم ضرورتی ندارد؛ بهتر است این موضوع حذف شود و در نمونه‌های تحلیل صرفی اسم نیز به آن اشاره نشود. در عوض، به تقسیم‌بندی اسم از منظر حرف آخرشان توجه شود که متأسفانه، با وجود ذکر این مبحث در صفحه ۹۱ تا ۹۳ کتاب، در نمونه‌های حل تمارین به تحلیل صرفی اسم از این زاویه توجهی نشده است. در ضمن، بسیار به جاست که به عناوین صفحه ۹۱ تا ۹۳ عنوان «صحيح الآخر» با توضیحات مربوط نیز افزوده شود؛ چه در کتاب فقط به اسم مقصور، اسم ممدود، و اسم منقوص اشاره شده است.

۴. اصلاح برخی از تعاریف و قواعد دستوری

در صفحه ۱ کتاب صرف و نحو عربی ۱ و ۲ برای «کلام» سه جمله مثال آورده شده است. سپس، درباره کلمات تشکیل‌دهنده جمله ۱ و ۲ («عقل و توکل» و «قد قامت الصلاة») این‌گونه آمده است: «از یک فعل و یک اسم [تشکیل شده‌اند]». این در صورتی است که هر دو جمله شامل حرف نیز هست و حرف‌ها از جمله مکونات «کلام» است و همان‌گونه که سیوطی در شرح بیت ۸ الفیه (۱۳۸۶: ۱۲) گفته است کلام از هر سه قسم کلمه تشکیل می‌شود، فقط حروف از لحاظ جایگاه نسبت به اسم و فعل در مرتبه‌ای پایین‌تر است.

تعریفی که برای فعل در صفحه ۲ ارائه شده به سبب عبارت «بر معنایی دلالت کند» به جای «بر انجام یا به وجود آمدن حالتی دلالت می‌کند»، مصادیقی جز فعل را نیز شامل می‌شود؛ چه کلماتی هستند که بر معنایی در یکی از سه زمان دلالت می‌کنند؛ ولی فعل نیستند، مانند «القیامة» که بر روز رستاخیز (معنایی در آینده) دلالت دارد. البته، گفتنی است این تعریف در صفحه ۱۵ به صورت صحیح و کامل آمده است.

در تعریف حرف (ماهیار ۱۳۸۵: ۳) باید عبارت «و با زمان نیز هم‌راه نیست» حذف شود؛ زیرا کلماتی وجود دارند که معنای مستقلی ندارد؛ ولی بر زمان دلالت دارند، مثل دو حرف «س» و «سوف» که بر زمان آینده دلالت دارند؛ ولی معنای مستقل ندارند. در ضمن، باید به جای جمله «اما میان اجزای کلام ارتباط برقرار می‌کند» جمله «اما معنی جمله را کامل می‌کند» بیاید؛ چون همه حروف بین اجزای کلام رابطه برقرار نمی‌کنند، مثل «ال» که فقط حرف تعریف است. البته، این تعریف نیز در قسم حرف صفحه ۱۶۲ کتاب به صورت صحیح آمده است.

در قسمت «کلیات» اول کتاب، صفحه ۶، ذیل عنوان «تنوین»، تعریف تنوین این‌گونه آمده است: «نون ساکنی است که در آخر اسم‌های معرب و منصرف — بنابه نقش نحوی کلمه — می‌آید؛ لیکن نوشته نمی‌شود». اشکال این جاست که گاهی دیده شده که اسماء مبنی نیز تنوینی می‌پذیرند که «تنوین تنکیر» نامیده می‌شود، مثل «صه»؛ نیز تنوینی به نام «تنوین عوض از حرف» وجود دارد که مخصوص اسماء منقوص غیر منصرف مانند «جوار و لیال» است و این دو مورد اختصاص تنوین به اسماء معرب منصرف را نقض می‌کند. بنابراین، بهتر است قید «معرب و منصرف» از تعریف حذف شود؛ چه تنوین این اسماء (تنوین تمکن یا تمکین) فقط یکی از انواع تنوین است. این نکته در کتاب *النحو الوافی* در بحث «اقسام التنوین و احکامه» (حسن ۱۳۸۸: ج ۱، ۳۰) به تفصیل قابل‌پی‌گیری است.

در صفحه ۱۴ آمده است که «در علم صرف حروف و اسم‌های مبنی و فعل‌های جامد به‌طور کامل صرف نمی‌شوند» که باید قید می‌شد که حروف اصلاً صرف نمی‌شوند. در کتاب *شرح ابن عقیل* ابتدای مبحث «التصریف» (ابن عقیل ۱۳۸۱: ج ۲، ۴۸۵) به این نکته اشاره شده است.

در پانوشت صفحه ۱۸ درباره یکی از مواردی که فعل مضارع به معنی حال می‌آید چنین آمده است: «وقتی با 'لیس' و اخوات آن منفی شده باشد.» اخوات لیس بیش‌تر فعل‌هایی مانند مابرح، صار، و دیگر افعال ناقصه را تداعی می‌کند؛ اما مقصود نویسنده در این‌جا کلماتی است که در نفی شبیه به لیس است، مانند «ما»، «لا»، و «إن». این مطلب در *النحو الوافی* (حسن ۱۳۸۸: ج ۱، ۵۱) نیز شرح داده شده است.

صفحه ۲۱، «بنای فعل امر حاضر یا مخاطب»: در این بخش فقط با افزودن چند کلمه مفهوم قاعده به‌صورت روشن‌تری به مخاطب منتقل می‌شود؛ در این‌جا آن‌چه برای اصلاح باید افزوده شود داخل گروه می‌آوریم: «ب» هرگاه پس از حذف حرف مضارع حرف بعدی متحرک باشد، [فقط] آخر آن مجزوم می‌شود؛ ... اما اگر حرف ز حرف مضارع ساکن باشد، [علاوه بر مجزوم شدن آخر فعل] همزه‌ای در اول آن افزوده می‌شود. به این ترتیب، این شبیهه که مجزوم شدن آخر فعل مخصوص فعل‌هایی است که حرف بعد از حرف مضارعه آن‌ها متحرک باشد دفع می‌شود.

در ابتدای بحث «نون تأکید»، در صفحه ۲۵، آیه ﴿لَيْسَ جَنَّ وَ لَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ (یوسف: ۳۲)، به‌عنوان شاهد مثال، برای هر دو نوع نون تأکید آورده شده و در ادامه آمده: «لَيَكُونًا مقرون به نون تأکید خفیفه و به سبب وقف، «نون» به «الف» قلب شده است.» این

توجیه مردود است؛ زیرا نون در حقیقت نه حذف شده و نه قلب؛ بلکه فقط در رسم الخط به صورت تنوین نصب نگاشته شده است.

توضیح معنای تکلف در باب تفعل «کاری را به خود نسبت دادن» (ماهیار ۱۳۸۵: ۳۶) صحیح نیست و، طبق آنچه در صرف ساده آمده، تکلف «یعنی به زحمت و مشقت کاری را بر خود تحمیل کردن» (همان: ۱۸۰).

گاهی مفهوم اصطلاحات به خوبی بیان نمی‌شود، مانند «اتخاذ» در ضمن یادکرد معانی باب افتعال و تفعل، و «انتساب» در باب تفعل که بدون توضیح آمده است (همان: ۳۶-۳۷).

در صفحه ۳۸، در ضمن بحث «صحیح»، بعد از تعریف فعل صحیح به این که در حروف اصلی آن حرف عله نباشد، در تعریف فعل سالم آمده است: «فعل سالم فعلی است که معتل و مهموز و مضاعف نباشد»؛ لفظ «معتل» در این تعریف زائد است.

در بحث «فعل لازم» صفحه ۶۰، در بیان مصادیق فعل لازم، در شماره ۷ آمده است: «افعالی که بر وزن «افعلل» و مشابه آن بیایند.» مقصود از فعل‌های مشابه افعلل واضح نیست. با توجه به آنچه در کتاب‌های *البهجة المرضیة و النحو الوافی* آمده، وزن‌هایی مقصود است که لام در پایان آن‌ها مشدد است (سیوطی ۱۳۸۶: ۱۹۹؛ حسن ۱۳۸۸: ج ۲، ۱۲۳-۱۲۴).

در صفحه ۶۳، در مورد بنای فعل ماضی مجهول گفته شده: «اما هرگاه حرف ماقبل آخر ماضی 'الف' باشد (به جز افعالی که مفرد مذکر غایب آن‌ها سداسی است)، در صیغه‌های مجهول 'الف' به 'یاء' قلب می‌شود و حروف متحرک پیش از آن مکسور می‌شود.» طبق قاعده ارائه شده مجهول فعلی مانند «أراد» «إرید» می‌شود، در صورتی که چنین نیست و مجهولش «أرید» می‌شود؛ زیرا قاعده مکسورشده تمام حروف قبل از «یاء» فقط مربوط به دو باب «افتعل و انفعل» است (حسن ۱۳۸۸: ج ۲، ۸۴-۸۸).

در ابتدای قسم اسم صفحه ۷۰، در بیان نشانه‌های اسم یک مورد مهم (پذیرفتن «ال») از قلم افتاده است. نیز در نشانه اول اگر به جای کلمه «دیگر» واژه «مجرور» قرار گیرد، معنی هم درست می‌شود هم روشن؛ یعنی جمله چنین شود: «مجرور شدن با حرف جر، یا مضاف‌الیه واقع شدن، و یا تبعیت از اسمی مجرور است.»

در صفحه ۷۲ بحث «بنای اسم فاعل» نوشته شده: «اگر اسم منقوص نکره باشد، حرف عله از آخر آن در دو حالت 'رفع' و 'جر' حذف می‌شود و 'تنوین عوض' جای‌گزین آن می‌گردد.» در این جا دو نکته مهم حائز اهمیت است: اول آن که گاه ممکن است اسم منقوص نکره باشد؛ ولی قاعده یادشده اجرا نشود، مانند «شافی» در جمله «إنه شافی کل»

دائه؛ چه اصل در قاعده جای‌گزینی «تنوین کسر» به جای «یاء» قابلیت پذیرش تنوین است نه نکره‌بودن، و یکی از مواقعی که کلمه تنوین نمی‌پذیرد مضاف واقع شدن است؛ حتی اگر به اسم نکره‌ای اضافه شده باشد که کلمه نکره محسوب می‌شود؛ ولی تنوین نمی‌پذیرد. نکته دوم آن‌که تنوین اسم منقوص در حالت مفرد از آن‌جاکه مربوط به اسم معرب منصرف است، «تنوین تمکین» است و فقط در صورتی «تنوین عوض از حرف» نامیده می‌شود که به علت غیرمنصرف شدن تحت هر شرایطی تنوین نپذیرد و آن هنگامی است که بر آهنگ «فواعل» جمع بسته شوند (شرتونی ۱۳۷۸: ۱۲۱). البته، این بحث در صفحه ۹۳ در ذکر «اسم منقوص» نیز پیش آمده که نکته اول در آن‌جا اصلاح شده؛ اما مورد دوم باز تکرار شده و تنوین در این اسماء (اسم‌های منقوص منصرف) «تنوین عوض» معرفی شده که باز به اصلاح نیاز دارد. نیز در ادامه بحث می‌خوانیم: «اما در حالت نصب و در صیغه مثنی و هم چنین وقتی که معرفه به 'ال' یا مضاف باشد 'یاء' باقی می‌ماند، مانند ... و 'حضر قاضی المحکمة' (ماهیار ۱۳۸۵: ۹۳). این‌که در مثال اخیر، ضمه بر روی «یاء» ظاهر شده — حتی اگر غلط چاپی باشد — این تصور را به مخاطب می‌دهد که اعراب این کلمات در حالت رفع و جر ظاهری است؛ پس بهتر است به اعراب تقدیری آن‌ها اشاره شود و ضمه «قاضی» برداشته شود. نام‌گذاری نادرست این تنوین (تنوین عوض)، برای بار سوم، ذیل بحث «اعلال به حذف»، مورد ششم از «حذف قیاسی» در صفحه ۱۷۳ تکرار شده که تصحیح آن ضروری می‌نماید.

یادآوری بخش «الف» بحث «بنای اسم مفعول»، صفحه ۷۴: توضیحی که درباره چگونگی ساخت اسم مفعول از اجوف واوی ثلاثی مجرد داده شده دقیق نیست: «در فعل اجوف واوی به سبب قرارگرفتن دو واو در کنار هم و سنگین‌بودن تلفظ آن واو میزان یا واو مفعولی حذف می‌شود و حرکت ضمه به حرف ماقبل منتقل می‌شود» بهتر است گفته شود: حرکت ضمه در واو اول به حرف ساکن ماقبل داده می‌شود و سپس به علت التقاء ساکنین یکی از دو واو و ترجیحاً واو مفعول حذف می‌شود (حسن ۱۳۸۸: ج ۴، ۶۰۵؛ شرتونی ۱۳۷۸: ۶۶).

در بحث «صفت مشبیه» یادآوری ۳ و ۴ به مذکر و مؤنث وزن‌های افعال، فعلاء، و فعلان فعلی اشاره نشده است (ماهیار ۱۳۸۵: ۷۷).

در بحث «اسم مثنی» صفحه ۹۵ نوشته شده: «نشانه آن [اسم مثنی] 'الف و نون' و یا 'یاء و نون' مکسور ماقبل مفتوح است.» در این توضیح مشخص نیست کسره و فتحه دقیقاً مربوط به کدام حرف است. با نگاهی به شرح «جمع مذکر» و نشانه آن در صفحه ۹۸

متوجه سلیس و روان بودن کلام در آن جا می‌شویم. پس بهتر است نشانه «اسم مثنی» همان‌گونه اصلاح شود: «الف» و «نون» مکسور در حالت رفع، و «یاء» ماقبل مفتوح و «نون» مکسور در حالت نصب و جر (طباطبایی ۱۳۸۹: ۸۲، ۲۳۵).

در صفحه ۹۵ در تعریف «اسم‌های ملحق به مثنی» می‌خوانیم: «اسم ملحق به مثنی اسمی است که به صورت مثنی درآمده است؛ اما قابل جدا شدن نیست.» حال آن‌که بعضی از اسم‌های ملحق به مثنی مانند «أبوان» و «قمران» تفکیک‌پذیرند؛ یعنی از نشانه مثنی جدا می‌شوند؛ ولی نمی‌توان مفردی از همان لفظ مثنای کلمه به لفظی شبیه آن عطف شود و ناچار می‌گوییم: «الأب و الأم» و «القمر و الشمس». پس باید اشاره شود «اسم‌های ملحق به مثنی» یا از نشانه مثنی تفکیک‌ناپذیرند، مانند: «اثنان» یا قابلیت عطف مفردی از همان لفظ مثنایشان به لفظی مشابه را ندارند، مانند «قمران»، که نمی‌توان گفت معادل «قمر» و «قمر» است (شرتونی ۱۳۷۸: ۸۱؛ حسن ۱۳۸۸: ج ۱، ۱۰۲-۱۰۴).

در صفحه ۹۶، در بحث «تثنی اسم‌های منقوص»، در توضیح مثنی کردن اسم‌های منقوص آمده: «در همه موارد 'یاء' در جای خود باقی می‌ماند و اگر محذوف باشد، به حالت اصلی برمی‌گردد.» بهتر است قید «به حالت اصلی» حذف شود تا گمان نشود که منظور برگشتن حرف به اصل خود است (ابن عقیل ۱۳۸۱: ج ۲، ۴۰۶-۴۰۷؛ طباطبایی ۱۳۸۹: ۲۳۶).

در صفحه ۹۹، در بیان شرایط ساخت «جمع مذکر سالم» از صفت، بهتر است دو مورد (یکی این‌که آن صفت بین مذکر و مؤنث مشترک نباشد و دوم این‌که بر وزن فعالان که مؤنث آن فعلی است نباشد) و در بحث «جمع مؤنث سالم» (ماهیار ۱۳۸۵: ۱۰۲) نیز یک مورد (بر وزن فعلاء که مؤنث أفعال است نباشد) افزوده شود. چون دو وزن «فعالان، فعلی» و «أفعال، فعلاء» در قالب جمع سالم (چه مذکر و چه مؤنث) قرار نمی‌گیرند (حسن ۱۳۸۸: ج ۱، ۱۲۳؛ شرتونی ۱۳۷۸: ۸۴-۸۸؛ طباطبایی ۱۳۸۹: ۲۳۸).

توضیحی که در بند اول بحث «جمع مؤنث سالم اسم ثلاثی مجرد»، صفحه ۱۰۳، آمده به اصلاح نیاز دارد تا اصل قاعده دچار خلل نشود. آورده‌اند: «وقتی که اسم ثلاثی مجرد ساکن‌الوسط باشد، اگر حرف اول مفتوح و حرف دوم صحیح غیرمدغم باشد، حرف ساکن مفتوح می‌شود، مانند: دَعْدُ: دَعْدَاتٌ و سَجْدَةٌ: سَجْدَاتٌ؛ اما وقتی که حرف اول مضموم و یا مکسور باشد حرف وسط ممکن است در جمع مضموم و یا ساکن و یا مفتوح باشد، مانند: حُطْوَةٌ: حُطْوَاتٌ، حُطْوَاتٌ، حُطْوَاتٌ، هِنْدَةٌ: هِنْدَاتٌ، هِنْدَاتٌ، هِنْدَاتٌ.» در صورتی که اساس قاعده چنین است: هرگاه اسم ثلاثی مجردی که عین‌الفعل آن حرف صحیح ساکن

غیرمضاعف (غیرمدغم) است در قالب جمع مؤنث درآید، حرکت عین‌الفعل آن تابع حرکت فاء‌الفعل (یکی از حرکات فتحه، کسره، و ضمه) خواهد بود؛ حال اگر فاء‌الفعل حرکتی غیر از فتحه (ضمه و کسره) داشت، عین‌الفعل، علاوه بر تبعیت از حرف اول، دو حرکت فتحه و سکون را نیز می‌پذیرد. اشکال قاعده یادشده در کتاب در مثال «هند» جلوه می‌کند که «هِنْدَات» نادرست و «هِنْدَات» درست است. این حرکت‌گذاری به دلیل مکسوربودن فاء‌الفعل و تبعیت عین‌الفعل از حرکت آن است (ابن‌عقیل ۱۳۸۱: ج ۲، ۴: ۴۱۲؛ سیوطی ۱۳۸۶: ۵۱۹-۵۲۰؛ حسن ۱۳۸۸: ج ۱، ۱۴۷).

در تعریف «اسم مذکر» و «اسم مؤنث» (ماهیار ۱۳۸۵: ۱۰۹-۱۱۰) آمده است: «اسم مذکر اسمی است که اشاره به آن با لفظ 'هذا' درست باشد.» و اسم مؤنث «اسمی است که اشاره با لفظ 'هذه' بر آن صحیح باشد.» اشکال این جاست که تکلیف مواردی چون «هذا حمزة» و «هذه كتب» چیست؟ «حمزة» که مؤنث لفظی است با «هذا» آمده و «كتب» جمع «كتاب» (یعنی جمع یک کلمه مذکر) است و با «هذه» قرین است. به این ترتیب، تعریف یادشده در کتاب نقض می‌شود. بنابراین، بهتر است به این بسنده شود که اسم مذکر بر جنس مذکر از انسان و حیوان دلالت می‌کند و اسم مؤنث بر جنس مؤنث آن‌ها دلالت دارد (ابن‌عقیل ۱۳۸۱: ج ۲، ۴: ۳۹۳؛ طباطبایی ۱۳۸۹: ۲۲۶).

در بیان علائم تأنیث در صفحه ۱۱۰ در بخش «ب» و «ج» آمده است: «ب) الف تأنیث مقصوده الف کوتاهی است که در اسماء مؤنث حقیقی و مجازی می‌آید، مانند خُبلی؛ و ... ج) الف ممدود نشانه تأنیث مانند صحراء و ...» فارغ‌از این که «الف کوتاه» — برخلاف اصل عربی‌اش، یعنی «الف مقصوده» — ابهام‌انگیز است و «ممدود» هم به قرینه «مقصوده» باید به صورت «ممدوده» ذکر شود، باید در هر دو قید شود که این الف زائد است تا کلماتی چون «تقوی» که «الف» در آن اصلی است و «عطاء» که همزه‌اش اصلی است مؤنث به حساب نیایند.

در صفحه ۱۲۱ در بحث از «ضمایر متصل» به جای «ضمایر متصل مرفوعی» و «ضمایر متصل منصوب معروری» به ترتیب اصطلاح «ضمایر متصل بارز» و «ضمایر متصل به هر سه قسم کلمه» را به کار برده‌اند و نه در این جا و نه در نمونه‌های تحلیل صرفی به اعراب این ضمایر اشاره نشده است.

در تعریف «ضمیر متصل بارز» آمده است: «ضمایر متصل بارز مخصوص افعال هستند ... و یک کلمه مستقل به حساب نمی‌آیند» (ماهیار ۱۳۸۵: ۱۲۱). از آن‌جا که در تعریف اسم گفته می‌شود: کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت می‌کند و ضمیر نیز اسم محسوب

می‌شود، جمله «و یک کلمه مستقل به حساب نمی‌آیند» در تعریف ضمیر خلل وارد می‌کند و حذف آن ضروری می‌نماید.

نکته قابل تأمل دیگر، که اصلاح آن نیز ضروری می‌نماید، در صفحه ۱۲۵ در بحث از «اسم اشاره»، یادآوری دوم، بعد از ذکر نظر گروه اول در اعراب اسم اشاره مثنی که آن را ملحق به مثنی و در اعراب شبیه آن می‌دانند، رأی گروه دوم را این گونه می‌آورد:

اما هستند از علمای نحو کسانی که اعراب مثنی را مبنی بر 'الف' در حالت رفع و مبنی بر 'یاء' در حالت نصب و جر تصور می‌کنند و از قرآن کریم آیه شریفه «إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ» (طه: ۶۳) را مؤید نظر خویش می‌دانند؛ اما معتقدان به ملحق به اسم مثنی برای تأویل آن راه‌های درازی پیموده‌اند.

این صحیح است که گروهی اسم اشاره مثنی را مبنی بر «الف» و مبنی بر «یاء» دانسته‌اند؛ ولی این دسته نیز برای تأویل این آیه شریفه ناچار به ذکر همان ادله گروه اول هستند؛ زیرا آن‌ها نیز این اسم‌ها را در حالت رفع مبنی بر «الف» و در حالت نصب و جر مبنی بر «یاء» می‌دانند. پس اسم اشاره در آیه یادشده، طبق نظر این دسته، باید مبنی بر «یاء» باشد. بنابراین، باید به لغت مشهور دیگر در زبان عربی (لغت قبيلة کنانه و بنی حارث بن كعب و ...) اشاره شود که اعراب اسم مثنی و ملحق به آن را در همه حال به «الف» دانسته‌اند و برخی در تأویل آیه شریفه و امثال آن به لغت این قوم متوسل شده‌اند که این لغت نیز فراگیر مثنی نیست و طبق آن آیات و کلام عربی، که اسم مثنی در آن با «یاء» آمده، به تأویل نیاز دارد. این هر دو رأی و اعراب مثنی، طبق لغت یادشده، در شرح ابن عقیل آمده است (ابن عقیل ۱۳۸۱: ج ۱، ۶۰).

در موضوع «لدى» در اواخر بحث ظروف می‌خوانیم: «هنگامی که به اسمی افزوده که معنی مکانی دارد لدى معنی مکانی پیدا می‌کند، مانند «قَالَ لَاتَخْتَصِمُوا لَدَى وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ» (ق: ۲۸) (ماهیار ۱۳۸۵: ۱۴۴). در این جا نویسنده باید توضیح دهد چگونه از ضمیر متکلم معنی مکانی را برداشت کرده است.

در بحث از «اسم فعل» (صفحه ۱۴۶) سه قسم اسم فعل (در قسمت‌های «الف»، «ب»، و «ج») معرفی شده که بهتر است در قسمت «الف» و «ب» نام‌گذاری معروف (اسم فعل مرتجل و اسم فعل منقول) ذکر شود و قبل از شماره ۱ و ۲ قسمت «ب» عبارت «منقول از» — که در قسمت ۳ (منقول از مصدر) هم ذکر شده — افزوده شود: «۱. [منقول از] جار و مجرور ... ۲. [منقول از] ظرف ...».

در یادآوری صفحه ۱۵۷، درمورد اسم مرکب مزجی آمده: «در اسماء مرکب مزجی قسمت اول مبنی بر فتحه است و قسمت دوم را می‌توان اسم غیرمنصرف و یا اسم مبنی محسوب کرد» که به‌منظور روشن‌تر شدن وضعیت قسمت دوم این نوع اسم‌ها بهتر است گفته شود: قسمت دوم را — اگر به «ویه» مختوم باشد — می‌توان غیرمنصرف یا مبنی بر کسر محسوب کرد و درغیراین صورت مبنی بر فتح می‌آید (ابن‌عقیل ۱۳۸۱: ج ۱، ۱۱۹-۱۲۰).

در بحث ادغام، صفحه ۱۶۹ — بعد از بند اول — سه حالت برای دو حرف متجانس که در کنار هم بیابند معرفی شده: ۱. هر دو حرف متحرک‌اند؛ ۲. حرف اول متحرک و حرف دوم ساکن است؛ ۳. حرف اول ساکن و حرف دوم متحرک است. و در ادامه در هریک از این سه قسمت توضیحاتی همراه مثال آمده است. در قسمت اول می‌خوانیم: «هرگاه دو حرف متجانس متحرک باشند، ادغام آن‌ها یا واجب است و یا جایز و یا ممتنع.» حال آن‌که در قواعد ادغام، حکم دو حرف متجانس متحرک و جوب ادغام است، مگر در موقعیت‌های خاص مانند اسم‌های ثلاثی بر وزن «فَعْل» که ممتنع‌الادغام‌اند (ابن‌عقیل ۱۳۸۱: ج ۲، ۵۳۸؛ سیوطی ۱۳۸۶: ۶۱۳؛ شرتونی ۱۳۷۸: ۳۳). از سوی دیگر، در بعضی از مواردی که ذیل همین قسمت (هر دو حرف متحرک) آمده حرف دومشان ساکن است، مثل مورد دوم از قسم «ب» (جواز ادغام): «لم یمدّ و لم یمدّد» (ماهیار ۱۳۸۵: ۱۷۰) یا مورد سوم از قسم «ج» (امتناع ادغام): «أحبّ بالوطن». با این تفصیل و با توجه به این‌که دو قسمت بعدی — در صفحه ۱۷۲ — خود زیرمجموعه توضیحات قسمت اول هستند، باید موارد یادشده در هر سه قسمت تحت سه عنوان «واجب‌الادغام» و «جایز‌الادغام» و «ممتنع‌الادغام» بیابند، نه زیر سه تقسیم‌بندی که مربوط به حرکت دو حرف متجانس است.

در صفحه ۱۷۳، مورد هشتم از عنوان «حذف قیاسی»، محذوف‌بودن حرف عله در فعل امر از مثال واوی مکسورالعین در مضارع را مربوط به همان صیغه امر دانسته و گفته است: «در فعل امر ... 'واو' حذف می‌شود، مانند عِدْ ...» و اصل آن را «أوعِدْ» دانسته است؛ حال آن‌که چنین نیست و حذف حرف عله نخست در مضارع رخ داده است. پس اصل «عِدْ» «أوعِدْ» نیست؛ چه امر را از «تَعِدْ» است و نه «توعِدْ» گرفته‌اند.

در قسمت سوم در بحث «اعلال به قلب» یعنی عنوان «قلب» «واو» به «یاء» آمده است: «(و) واو مکسور در جمع مکسر صحیح‌اللام اجوف واوی، مانند دِیَار و ... که در اصل دِوَار و ... بوده‌اند» (همان: ۱۷۵). این توضیح چندان دقیق نیست و باید گفته شود: «هنگامی که واو بین کسره (حرف مکسور) و الف جمع مکسر واقع شود و در مفردش هم ساکن باشد» (شرتونی ۱۳۷۸: ۳۷).

۵. اصلاح برخی مثال‌های دستوری

صفحه ۷، همزه وصل: مثال‌های همزه وصل در حروف چینی نشانه همزه قطع (ء) دارند. برای اصلاح باید نشانه همزه آن‌ها حذف شود؛ **إتبع، العاجز** و ... که صحیحشان **اتبع، العاجز**، و ... است.

یادآوری ۱ صفحه ۳۲ زیر بحث «فعل رباعی مزید» بعد از معرفی سه وزن رباعی مزید (تفعّل، افعلّال، افعلّال) تذکر داده شده که «در وزن دوم هر دو 'لام' لام الفعل اصلی اند و اگر هر دو اصلی نباشند، آن را ملحق به رباعی مزید گویند، مانند تجلبب». منظور از وزن دوم افعلّال است؛ ولی مثال ذکر شده از باب تفعّل است که باید نمونه‌ای مثل «اقعسس» آورده می‌شد و البته بهتر است، به جای «در وزن دوم»، عبارت «در دو وزن اول» قرار گیرد. در صفحه ۳۶ معنی چهارم باب افتعال را «اشتراک» ذکر کرده‌اند و مثال دوم برای این معنی را از باب تفاعل آورده‌اند: «تخاصم زید و سعید» است.

در صفحه ۵۲ برای فعل «وفی یفی» دو گونه امر آمده است: ۱. ف، فیاء، ... ۲. أوفِ أوفیا ... مورد دوم شبیه امر باب افعال است؛ باین تفاوت که همزه باب افعال منصوب است و آنگهی اگر همزه امر فعلی ثلاثی مجرد مرفوع باشد، عین الفعل آن در مضارع قطعاً مضموم است؛ ولی در «وفی یفی» چنین نیست.

مثال امر از فعل «أبی، یأبی» در صفحه ۵۵ این گونه آمده: **إب (إیب)، إیبیا (ایبیا)، إیبوا (ایبوا)**، و ...؛ که باید طبق قواعد تخفیف همزه همزه دوم به یاء تبدیل شود. بنابراین، مثال صحیح همان است که بین دو کمان آمده است. نیز همزه امر به‌غیر از باب افعال وصل است و باید بدون علامت «ء» آورده شود؛ درست آن «ایب» است.

یادآوری ۲ بحث «بنای اسم فاعل» در صفحه ۷۲ و توضیح و مثال آن نامفهوم است: «هرگاه فعل ناقص باشد، مطابق اسم منقوص عمل می‌شود. صیغه‌های مفرد و مثنی و جمع هم‌چنین مذکر و مؤنث اسم فاعل به شش صورت زیر نشان داده می‌شود: کاتب، کاتبان، و ...؛ مستغفر، مستغفران، و ...» که از یک سو مفهوم جمله «هرگاه فعل ناقص باشد، مطابق اسم منقوص عمل می‌شود» رسا نیست و، از سوی دیگر، این که بلافاصله گفته شده صیغه‌های اسم فاعل به شش صورت زیر نشان داده می‌شود این تصور را به وجود می‌آورد که مثال‌ها برای صیغه‌های اسم فاعل از منقوص است. بهتر است یا مثال‌های اسم فاعل از منقوص ذکر شود یا عبارت «صیغه‌های مفرد مثنی و جمع» تا پایان آن در بند جداگانه‌ای بیاید و البته مفهوم جمله اول هم روشن شود.

در بحث «اسم مثنی» در صفحه ۹۵ چنین آمده: «اگر مانند 'قمران' و 'ابوان' قابل تفکیک نباشند، در مجموعه اسم‌ها ملحق به مثنی قرار می‌گیرند.» مثال یادشده باید به «ائنان» و «کلتا» یا امثالشان مبدل شود؛ چه این دو کلمه‌اند که نمی‌توانند از نشانه مثنی جدا شوند؛ اما دو مثال یادشده در کتاب از نشانه مثنی جدا می‌شوند و علت الحاقشان به مثنی، طبق آنچه قبلاً گفتیم، عدم قابلیت عطف مفردی از لفظ مثنایشان به مشابه آن است (حسن ۱۳۸۸: ج ۱، ۱۰۲-۱۰۴؛ شرتونی ۱۳۷۸: ۸۱).

در ابتدای صفحه ۹۷ یادآوری ۴ در ادامه توضیحات «تثنیه اسم‌های منقوص» متذکر می‌شود: «گاهی اسم مثنی جمع محسوب می‌شود و فعل و ضمیر جمع برای آن آورده می‌شود، مانند 'هذان خصمان اختصموا فی ربهم...' (حج: ۱۹)». ذکر این مطلب در این‌جا ضرورتی ندارد، زیرا جمع‌بودن در مواردی چنین به سبب بار معنایی کلمه است؛ در مثال یادشده نیز چنین است و واژه «خصمان» معنای جمع دارد؛ زیرا ادامه آیه و آیات قبل دو گروه مؤمن و کافر مقصود است و در ضمن تبعیت «هذان» از لفظ «خصمان» جمع محسوب‌شدن آن را نفی می‌کند. و در تفسیر کشاف نیز به این مطلب اشاره شده است: «الخصم: صفة وُصِفَ بها الفوجُ أو الفریق فکأنه قیل: هذان فوجان أو فریقان مختصمان و قوله: 'هذان' للفظ. و 'اختصموا' للمعنی ... ولو قیل: هؤلاء خصمان، أو اختصما جاز، یراد المؤمنون والکافرون» (زمخشری ۱۹۸۷: ۱۴۹).

در یادآوری ابتدای صفحه ۱۰۴ مربوط به «جمع مؤنث سالم از اسم ثلاثی مجرد» (قبل از بحث «جمع مکسر») نوشته شده است: «اسم‌هایی که محذوف‌اللام هستند به‌هنگام جمع بستن لام‌الفعل آن‌ها به جای خود برمی‌گردد، مانند 'أب' که می‌شود 'أبوات'، و 'أخ' که می‌شود 'أخوات'؛ دو کلمه 'أب' و 'أخ' که در این‌جا به‌عنوان مثال آورده شده مذکرند و جمع مؤنث بسته نمی‌شوند و، از سوی دیگر، کلمه 'أبوات' به‌عنوان جمع 'أب' کاربردی ندارد و 'أخوات' هم جمع 'أخت' است.

در یادآوری ۳ آخر صفحه ۱۰۴ مربوط به «جمع قله» اشاره شده ثلاثی مجردی که وزن مفرد آن «فَعْل» باشد معمولاً جمعش بر وزن «أفْعَل» می‌آید و یکی از مثال‌ها «رجل» ذکر شده؛ اما با وجود این‌که جمع این کلمه «أرجُل» است، مفردش مطابق با وزن معرفی شده نیست.

در صفحه ۱۱۱، یادآوری ۲، ذیل بحث «اسم مؤنث لفظی و معنوی» آمده است: «گاهی برای مذکر و مؤنث دو لفظ جداگانه به‌کار می‌رود، مانند 'أب' و 'أم'، 'بعل' و 'زوجة' و ...» («بعل» را مذکر و «زوجة» را به‌عنوان مؤنث آن و البته از لفظی دیگر معرفی کرده که چنین نیست و

هرکدام از این دو کلمه از لفظ خودش برای جنس مقابل نیز کاربرد دارد (مجمع اللغة العربیة ۱۳۷۲: ذیل مدخل «بعل»).

از آن‌جا که یادآوری صفحه ۱۲۲ در بحث از ضمیر منفصل مرفوعی به جواز ساکن شدن «هاء» در ضمائر «هُوَ» و «هِيَ» به‌هنگام اضافه شدن حرف «فاء» و «واو» بر سرشان اشاره دارد، لازم است معلوم کنند این جواز در همه کاربردها جریان دارد یا مختص شعر است و در صورت اختصاص به زبان شعر مثال شعری آورده شود.

در بحث از «اسم موصول مشترک»، در صفحه ۱۲۹، بعد از بیان این نکته که «من» اسم موصول عام برای عقلاء است، آمده که گاه برای آنچه به‌مثابه عاقل است نیز به‌کار می‌رود و آیه شریفه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مِنْ فِي الْأَرْضِ» (حج: ۱۸) به‌عنوان مثال ذکر شده است. آیه یادشده برای جایی نمونه آورده می‌شود که عاقل و غیرعاقل هر دو در کلام‌اند و غلبه با افضل (عاقل) است (سیوطی ۱۳۸۶: ۷۲-۷۳). بهترین مثال برای مورد یادشده همان بیت دوم تمرین صفحه ۱۳۲ با صدر «أَسْرَبَ الْقَطَا هَلْ مِنْ يَعِيرُ جَنَاحَهُ» است؛ هرچند کلمه «هُوَيْتُ» در مصراع دوم این بیت هم به‌غلط «هدیت» ضبط شده است.

۶. ویرایش کتاب

۱,۶ اصلاحات ظاهری

ارجاعاتی که برای آیات قرآن آمده اشکالی ندارد، جز این‌که از نظر ظاهر ابهام‌آور است، مانند «سورة انعام (۶)، (۱۵۱)؛ با تغییراتی در ظاهر به‌صورت «انعام: ۱۵۱» می‌توان همان اطلاعات را به‌روشنی ارائه کرد. نکته دیگری که باید در ویرایش آیات قرآن رعایت شود این است که گاه — مانند آیات صفحه ۱۴۴ — بدون هیچ علامت نقل قول آمده است.

شایسته است ارجاع به متن‌هایی که از نهج البلاغه گزینش شده دقیق‌تر شود تا خواننده هنگامی که به مطالعه اصل متن نیاز داشت با رجوع به انواع چاپ‌های نهج البلاغه متن موردنظر را به‌آسانی بیابد. درحالی‌که ارجاعات کتاب — از آن‌جا که فقط صفحه ذکر شده — مربوط به نهج البلاغه در دست‌رس نویسنده است. بهتر بود مشخص می‌شد متن موردنظر در کدام یک از سه بخش خطب، نامه‌ها، و کلمات قصار و با چه شماره‌ای آمده است؛ برای نمونه ارجاع دقیق «ما أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَ أَقَلَّ الْأَعْتَابَ» که در تمرین صفحه ۷ آمده «نهج البلاغه ۱۳۸۰: کلمات قصار ۲۹۷» است.

پانویشت ۲ صفحه ۱۲۳ عیناً تکرار پانویشت ۱ همان صفحه است.

۲,۶ علامات نگارشی

در یادآوری ۲، صفحه ۱۱۱، تحت عنوان «اسم مؤنث لفظی و معنوی» آمده: «گاهی برای مذکر و مؤنث دو لفظ جداگانه به کار می‌رود، مانند آب و أم و بعل و زوجة و دیک و دجاجة و ثور و بقرة» که باید برای رفع التباس پس از هر جفت کلمه علامت نگارشی ویرگول (،) قرار گیرد: «مانند آب و أم، بعل و زوجة، دیک و دجاجة، ثور و بقرة». گاهی علامت نقل قول و دو کمان در جای خود به کار نرفته‌اند؛ آخر صفحه ۱۱۴، شماره ۱۰، در مورد نسبت در اسم‌های دوحرفی آمده است: «حکم نسبت در اسم‌های دوحرفی ثنائی و ثلاثی محذوف‌اللام. اسم‌هایی که دوحرفی هستند دو قسم‌اند: ... از آن‌جا که «ثنائی» نامی دیگر برای «دوحرفی» است، باید در میان دو کمان قرار گیرد. مورد دیگر در بحث علم ابتدای صفحه ۱۵۵ آمده است:

علم اسمی است که بر شخص یا حیوان یا چیز واحدی ... دلالت می‌کند، مانند جعفر
«نام مردی» براق «نام مرکب رسول‌الله (ص)» ...

روشن است که نام‌های خاص عربی باید در گیومه و معانی آن در میان دو کمان قرار گیرد و پس از هر مورد ویرگول گذاشته شود: مانند «جعفر» (نام مرد)، «براق» (نام مرکب ...) ...

۳,۶ غلط‌های چاپی غیرقابل چشم‌پوشی

علامت همزه (ء) هیچ‌گاه بر روی همزه وصل نمی‌آید؛ ولی مثلاً در حل تمرین صفحه ۷ آمده است: «همزه اذکروا و اِنقطاع و اللذات و التبعات همزه وصل است.» اصلاح شده این کلمات «اذکروا»، «انقطاع»، «الذات»، و «التبعات» است.

در تمرین صفحه ۱۹، کلمه «الفواضل» در بیت دوم تمرین باید «الفضائل» باشد (بستانی ۱۹۹۸: ج ۳، ۳۰۹-۳۱۰).

در مصرع دوم بیت ۳ تمرین صفحه ۲۲ و ۲۳ با صدر «وطاولت الأرض السماء سفاهة» کلمه «الحمی» صحیحش «الحصی» است (همان: ۳۱۱).

در صفحه ۳۸ ظاهراً توضیحی که در خصوص «معانی باب افعال» آمده، به علت خطای چاپی، به اصلاح نیاز دارد؛ نخست این که باید قید «شدت و زیادت» را به ابتدای معنای این باب افزود و دوم آن که عبارت «زایل شدنی» در پایان توضیحات باید به «زایل نشدنی» تبدیل شود. بنابراین، اصلاح شده جمله کتاب چنین است: «بر شدت و زیادت رنگ یا عیب حسی

عارضی (رنگ و عیبی که زایل می‌شود) دلالت می‌کند؛ ... و به‌ندرت بر رنگ و عیب حسی زایل‌نشدنی (غیرعارضی) نیز دلالت می‌کند.

فعل متعدی صفحه ۶۰: در قسمت «الف» یکی از شرایط فعل متعدی را «قبول ضمیر غایب در جمله تام که پیش از فعل، اسم جامد، و یا مشتقی (به‌جز طرف و مصدر) واقع شده باشد» معرفی کرده؛ کلمه «طرف» باید «ظرف» شود (ابن‌عقیل ۱۳۸۱: ج ۱، ۴۸۴).

آیه «الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین بالأسحار» (آل‌عمران: ۱۷) به‌عنوان پنجمین آیه در تمرین صفحه ۷۳ ذکر شده که «أ» در ابتدای آن زائد است.

در یادآوری ۲ قسمت «الف» بحث «بنای اسم مفعول» (ماهیار ۱۳۸۵: ۷۴) بعد از بیان ساخت اسم مفعول از ناقص واوی به‌اشتباه به‌جای «ناقص یایی» ترکیب «مثال یایی» آمده است.

حرف عطف واو در مصراع دوم بیت ۳ تمرین صفحه ۷۷ زائد است و مُخَلَّ و وزن بیت شده است؛ به‌این ترتیب، مصراع صحیح این‌گونه است: «قد أقرَّ الطیبُ عنک بعجز».

در صفحه ۸۷ بحث «اسم ثلاثی مجرد» یکی از اوزان اسم ثلاثی مجرد «فُعَل» معرفی شده و سومین مثالی که برایش آمده «جُرَد» و معنی آن «نوعی موش» نوشته شده که، باتوجه‌به معنی، صحیح کلمه «جُرَد» است.

در ارجاع پانویشت ۱ صفحه ۹۰ «امرؤ القیس» به‌صورت غلط «امراء القین» آمده است. در موضوع «جمع مذکر سالم»، کلمه «اسم» بر سر «جمع‌های مذکر سالم» زائد است: «الف» شرایط ساختن اسم جمع مذکر سالم از اسم علم. از اسم‌های علم اسم جمع‌های مذکر سالم زیر ساخته می‌شود» (همان: ۹۸).

در صفحه ۹۹، در بحث شرایط ساختن اسم جمع مذکر سالم از صفت، برای صفاتی که غیرعاقل‌اند و جمع مذکر سالم بسته نمی‌شوند دو مثال «صاهل» و «ضار» ذکر شده که اشکال در دومین مثال است؛ چه «ضار» می‌تواند صفت برای عاقل هم باشد. صورت درست آن «ضار» (الضاری) به‌معنای حیوان درنده است.

در تمرین صفحه ۱۰۸، مصراع دوم بیت سوم (با آغاز: وقد علم القبائل من معد) «إذا» به‌غلط «أذا» نوشته شده است.

در بحث «احکام اقسام نسبت»، صفحه ۱۱۴، قسمت «ب» «حکم نسبت در اسماء ممدود» آمده است: «اگر همزه مقلوب از 'واو' باشد و برای تأیث به‌کار رفته باشد، به واو بدل می‌شود». باتوجه‌به‌این‌که همزه در یک اسم ممدود سه حالت دارد، اصلی منقلب از اصل و زائد و همزه زائد نیز همان همزه تأیث است، معلوم می‌شود متن کتاب دست‌خوش

غلط چاپی شده است. صورت درست جمله چنین است: «اگر همزه مقلوب از 'واو' نباشد ...» یا بهتر است گفته شود: «اگر همزه زائد باشد و ...» (ابن عقیل ۱۳۸۱: ج ۲، ۴۵۸).

وزن‌های تصغیر در عنوان «بنای اسم مصغر» صفحه ۱۱۷ «فَعِيلٌ و فَعِيلٌ و فَعِيلٌ» معرفی شده که حرکت فاء در وزن دوم و سوم باید مضموم باشد.

«واو» در آیه «کیف تکفرون بالله و کنتم أمواتاً فأحیاکم» (بقره: ۲۸) مذکور در پایان صفحه ۱۳۷ — بحث «اسم استفهام» — از قلم افتاده که باید اضافه شود.

ذیل عنوان «حکم عدد مرکب»، سطر ۳، صفحه ۱۵۱، مثال معدود مؤنث عدد مرکب «أربع عشر امرأة» آمده که صحیح آن «أربع عشرة امرأة» است.

در «نمونه حل تمرین» صفحه ۱۵۳ در تحلیل صرفی کلمه «أَلَا تُكَلِّمُ» به خطا نوشته شده است: «فعل مضارع (نهی)»؛ در حالی که «فعل مضارع منفی» است و منصوب بودن فعل دلیل بر غیرعامل بودن حرف «لا» است.

۴,۶ حرکت گذاری

در تمرین صفحه ۱۹، پنج بیت پراکنده از قصیده «ألا فی سبیل المجد ما أنا فاعلٌ»، سروده ابوالعلاء معری، آمده که چند خطا در حرکت‌گذاری آن هست: در بیت اول «یَصَدِّقُ» و «یَخِيبُ» به صورت فعل معلوم ضبط شده که درست آن «یَصَدِّقُ» و «یَخِيبُ» — به صورت مجهول — است. در بیت سوم «یَثْقُلُ و دُونَ» باید به صورت «یَثْقُلُ و دُونَ» نوشته شود؛ فعل از باب افعال و فاعل آن «دُونَ» است. در بیت چهارم «تَجَاهَلْتُ» به صورت «تَجَاهَلْتُ» است (بستانی ۱۹۹۸: ج ۳، ۳۰۹-۳۱۰).

اعراب کلمه «الزرع» در مثال صفحه ۳۴، که برای معنی «رسیدن وقت چیزی» در باب افعال آمده، باید مرفوع و نه منصوب باشد: «أَحْصَدَ الزَّرْعُ».

در سرتاسر کتاب حرکت بعضی از کلمات باید اصلاح شود؛ از جمله: «رُمیتا» (صیغه ۵ در صرف ماضی مجهول رمی) (ماهیار ۱۳۸۵: ۴۸): «رُمیتا»؛ «تَرْضَیْنِ» (صیغه ۱۰ در صرف مضارع مجهول رَضی) (همان: ۴۹): «تَرْضَیْنِ»؛ «فانعینی» در بیت سوم تمرین (از معلقه طرفه بن عبد) صفحه ۵۹: «فانعینی» که عین‌الفعل در مضارع و امر (نَعی، یَنَعی) منصوب است (بستانی ۱۹۹۸: ج ۱، ۲۶)؛ وزن «فُعَلَّة» به عنوان یکی از اوزان صیغه مبالغه معرفی شده؛ ولی مثال آن «ضَحَکة» است که باید «ضَحَکة» شود (ماهیار ۱۳۸۵: ۸۰)؛ کلمه «بَلَّغَ» در تمرین صفحه ۸۵ جمله چهارم (منقول از نهج البلاغه) به «بَلَّغَ» تبدیل شود؛ در ابتدای صفحه ۱۰۵،

در دنباله یادآوری ۳، بحث «جمع قله» آمده است که دو وزن «فَعَال» و «فَعِيل» بر وزن «أَفْعُل» جمع بسته می‌شوند؛ اما مثال اول «ذِرَاع: أَذْرُع» ذکر شده که به این ترتیب معلوم می‌شود فاء در وزن «فَعَال» به اشتباه مفتوح است و صحیح آن «فِعال» است؛ در صفحه ۱۰۵، در بحث «جمع کثره» سومین وزن از مشهورترین اوزان این نوع جمع با توجه به مثال‌ها به نادرستی به صورت «فِعْل» آمده که باید «فِعَل» باشد.

تمرین صفحه ۶۴ بیت اول: با توجه به ضمیری که بعد از «فلا تکتمن» در مصرع اول (فلا تکتمن الله ما فی نفوسکم) آمده طبق قواعد «نون تأکید» صحیح مرفوع بودن میم در «فلا تکتمن» است: «فلا تکتمن» (بستانی ۱۹۹۸: ج ۱، ۸۵).

بیت ۸ از تمرین صفحه ۹۳ و ۹۴: در مصرع دوم (سلام علیکم کیف حالکموا بعدی) اعراب «حالکموا» باید اصلاح شود؛ چون مبتدای مؤخر است: «حالکم».

در تمرین صفحه ۱۴۰، مصرع اول بیت ۱ آمده است: «أطرد اليأس بالرجاء فكأى» که «أطرد» فعل امر است و باید ساکن بیاید: «أطرد اليأس بالرجاء فكأى».

در صفحه ۱۴۴، در سطر پایانی بند اول از بحث ظروف، حرکت کلمه «حسنة» در آیه «وإن تُصِبُّهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (نساء: ۷۸) منصوب شده که باید مرفوع باشد و به جای کلمه «يقولوا» هم به غلط فعل ماضی «قالوا» آمده است.

در صفحه ۱۵۸، بحث «معرفه به اضافه»، در مثال قسمت «ج» «إكرام من زارتي واجب» فعل «زارتی» باید به «زارنی» تبدیل شود؛ و در قسمت «و» کلمه «کتاب» در مثال «ورق کتاب المعلم» مضاف‌الیه و مجرور شود.

۷. اصلاح معانی کلمات و متون

در پانوشت دوم صفحه ۸۵ جمله شماره ۲ تمرین (سخن امیرالمؤمنین علی (ع): «الإيمان معرفة بالقلب و إقراراً باللسان و عملٌ بالأركان») این گونه ترجمه شده: «ایمان شناختن دل است و اقرار به زبان و با اندام‌ها». در این برگردان «شناختن دل» برابر نهاده «معرفة القلب» است نه «معرفة بالقلب»، و آنچه «عمل» در ترجمه نیامده است.

تمرین صفحه ۹۷ در ترجمه اولین آیه (رعد: ۳) در پانوشت ۲ آمده است: «و اوست آن‌که زمین را گسترد و در آن کوه‌ها و نه‌هایی قرار داد و انواع میوه‌ها را دو قسم پدید آورد». اشکال در جمله آخر «و من كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين» است: «و از هر میوه جفت جفت آفریده» (آموزگار ۱۳۴۹: ۵۰۰).

ترجمه‌ای که در پانوش ۱ صفحه ۱۱۱ برای بیت اول تمرین همین صفحه یعنی بیت ابوالعلاء معری:

الموقدون بنجد نار بادیة لا يحضرون وفقد العز في الحضرة

آمده با اعرابی که در متن کتاب برای کلمه «فقد» گذاشته شده مطابقت ندارد؛ در این ترجمه چنین آمده است: «آنان روشن‌کننده آتش مهمانی در مکان مرتفع بادیه‌اند و شهرنشین نمی‌شوند (و معتقدند که) فقدان عزت (با ازدست‌دادن عزت ضیافت مهمانان در بادیه) در شهرنشینی است». اشکال در معنی مصراع دوم است و از آن‌جا که «فقد» را منصوب آورده، باید ترجمه این‌گونه باشد: «با وجود ازدست‌رفتن عزتشان در شهر، شهرنشین نمی‌شوند.» و اگر گفته شود ترجمه یادشده در کتاب ترجیح دارد، باید اعراب «فقد» به‌عنوان «مبتدا» مرفوع باشد.

بیت سوم تمرین صفحه ۱۱۲ قبل از بحث «نسبت»:

الكبر والحمد ضدان اتفاقيهما مثل اتفاق فتاء السن والكبر

در پانوش ۲ ترجمه شده: «اتفاق ستایش و خودخواهی اتفاق دو ناهم‌گون است، نظیر سازواری مرد جوان با پیر» (ماهیار ۱۳۸۵: ۱۱۲). از آن‌جا که «فتاء» در لغت به معنی جوانی (مجمع اللغة العربية ۱۳۷۲: ذیل مدخل «فت و») و «فتاء السن» هم جوان‌سالی — در برابر «الكبر» به معنی کهولت سن و پیری — است، معنی بیت باید تغییر کند: «خودبزرگ‌بینی و ستایش دو ناساز و ناهمگون‌اند که سازواری آن دو به‌سان هم‌داستانی جوانی و پیری است».

صفحه ۱۳۶، بند دوم، ذیل عنوان «اسماء استفهام»: معنی جمله «بمن استعنت؟» را «که را یاری کردی؟» ذکر کرده که نادرست است و صحیح آن «از که یاری جستی؟» است.

باید به معنی آیه «قَالَ لَاتَخْتَصِمُوا لَدَىٰ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ» (ق: ۲۸)، در پانوش ۵ صفحه ۱۴۴، کلمه‌ای افزوده شود تا معنی صحیح باشد. این کلمه را داخل گروه می‌آوریم: «نزد من به‌خصوصم برنخیزید که من پیش از این [هشدار] عذاب شما را در کتاب الهی برای اتمام حجت فرستاده‌ام».

در صفحه ۱۵۶، در قسمت «ج»، برای لقب (از انواع علم) مثال «شنفری» آمده و به «از حد درگذرنده» برگردان شده؛ ولی درست آن «درشت‌لب» است.

۸. نتیجه‌گیری

کتاب صرف و نحو عربی ۱ و ۲، نگاشته‌ی عباس ماهیار، چاپ انتشارات «سمت»، به‌عنوان منبع اصلی دروس صرف و نحو عربی ۱ و ۲، به ارزش هشت واحد، برای دانشجویان مقطع کارشناسی زبان و ادبیات فارسی تدوین شده که مطابق سرفصل مصوب شورای عالی برنامه‌ریزی درسی است.

از منظر بررسی انجام‌گرفته در بخش «صرف» کتاب، نقاط قوت و ضعف آن به شرح زیر است:

از جمله نقاط قوت بخش «صرف»: بیان گسترده قواعد عربی در غالب مباحث، ذکر تمرین و نمونه حل آن در پایان هر بحث که از همان ابتدا دانشجو را گام‌به‌گام در یادگیری تحلیل صرفی کلمات براساس آموخته‌های خود در هر مبحث یاری می‌کند. مشتمل‌بودن تمارین بر آیات قرآن کریم، نهج‌البلاغه، و ابیات عربی به‌کاررفته در متون ادب فارسی هم‌راه با ترجمه آن‌ها در پانوش است که دانشجو را با متون عربی بیش‌تر مانوس می‌کند.

شرح مواردی که اصلاحشان در چاپ‌های بعدی کتاب ضروری است در متن مقاله گذشت و نتیجه آن است که قسمت‌هایی از تعاریف و قواعد دستوری نیاز ضروری به اصلاح دارند و بعد از این مورد بازنگری مثال‌های دستوری در مرتبه دوم اهمیت قرار می‌گیرد؛ چه در یک کتاب درسی مربوط به دستورزبان صحت تعاریف و قواعد و مثال‌ها مهم‌ترین نقش را در آموزش و ارتقای سطح علمی برعهده دارد و کتاب صرف و نحو عربی ۱ و ۲ از این حیث خالی از عیب نیست.

نکته دیگر قابل توجه ویرایش کتاب از نظر ظاهر هم‌چون اصلاح قالب ارجاعات قرآنی، دقیق‌تر کردن نشانی عبارات نهج‌البلاغه، کاربرد صحیح علائم نگارشی، اصلاح خطاهای چاپی غیرقابل چشم‌پوشی، و حرکت‌گذاری و اعراب عبارات است. بخشی که در آن اشکال کم‌تری به چشم می‌خورد معانی کلمات و متون ارائه‌شده است.

نیز شایسته است در ترتیب برخی مباحث — از جمله انتقال بحث «معرب و مبنی» از بخش «نحو» به بخش «صرف» — تجدیدنظری انجام گیرد. به این ترتیب، کتاب صرف و نحو عربی ۱ و ۲ با بازنگری‌ای کلی می‌تواند جایگاه خوبی در آموزش قواعد عربی به دانشجویان کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی داشته باشد.

امید است این مقاله توانسته باشد پنجره‌ای هرچند کوچک فراروی مدوتان و نویسندگان کتب آموزش قواعد عربی گشوده باشد.

کتاب‌نامه

قرآن کریم.

- ابن عقیل، بهاء‌الدین عبدالله بن عقیل (۱۳۸۱)، شرح ابن عقیل علی الفیة ابن مالک و معه کتاب منحة الجلیل بتحقیق شرح ابن عقیل، تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ۲ ج، تهران: استقلال.
- آموزگار، حبیب‌الله (۱۳۴۹)، خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، تهران: اقبال.
- بستانی، فؤاد افرام (۱۹۹۸)، المجانی الحدیث عن مجانی الأب شیخو، ۵ ج، قم: ذوی القربی.
- حسن، عباس (۱۳۸۸)، النحو الوافی، ۴ ج، قم: ذوی القربی.
- زمخشیری، محمود بن عمر (۱۹۸۷)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، بیروت: دارالکتاب العربی.
- سلطانی، محمدعلی (۱۳۸۸)، «راهکارهایی برای سودمندسازی نقد کتاب»، آینه پژوهش، س ۲۰، ش ۱، (شماره پیاپی ۱۱۵)، ۲-۴.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر (۱۳۸۶)، البهجة المرضیة لجلال‌الدین السیوطی علی الفیة ابن مالک، تصحیح سیدعلی حسینی، قم: دارالفکر.
- شرتونی، رشید (۱۳۷۸). مبایئ العربیة، ج ۴، تهران: اساطیر.
- صدقی، حامد، سیده اکرم رخشنده‌نیا و معصومه نعمتی قزوینی (۱۳۸۴-۱۳۸۵)، «نقد و بررسی کتاب مبایئ العربیة (جلد چهارم)»، نامه علوم انسانی، ش ۱۳.
- طباطبایی، محمدرضا (۱۳۸۹)، صرف ساده به ضمیمه صرف مقدماتی، قم: دارالعلم.
- ماهیار، عباس (۱۳۸۵)، صرف و نحو عربی ۱ و ۲، تهران: سمت.
- مجمع اللغة العربیة (۱۳۷۲)، المعجم الوسیط، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- نهج البلاغه امام علی (ع) (۱۳۸۰)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: صائب.